

شش تدبیر امام رضا علیه السلام در نبرد با مأمون

تشکیل کنگره علمی زندگی امام هشتم در جوار تربت پاک آن بزرگوار و همزمان با سالروز ولادت آن حضرت، گام تازه‌ای...



تشکیل کنگره علمی زندگی امام هشتم در جوار تربت پاک آن بزرگوار و همزمان با سالروز ولادت آن حضرت، گام تازه‌ای در جهت روشن‌گری چهره تابناک ائمه معصومین (علیهم‌السلام) و آشنائی با زندگی‌نامه پر حماسه و پررنج آن پیشوایان عظیم‌الشأن است. باید اعتراف کنیم که زندگی ائمه (علیهم‌السلام) به درستی شناخته نشده و ارج و منزلت جهاد مراتب‌بار آنان حتی بر شیعیانشان پوشیده مانده است.

مهم‌ترین چیزی که در زندگی ائمه به‌طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر "مبارزه حاد سیاسی" است. از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به‌طور آشکار با پیرایه‌های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه پادشاهی بدل گشت، ائمه اهل‌بیت (علیهم‌السلام) مبارزه سیاسی خود را به شیوه‌ای متناسب با اوضاع و شرائط، شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگ‌ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه امامت بود.

تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده‌ساله زندگی امام هشتم در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج‌ساله جنگ‌های داخلی میان خراسان و بغداد به ما ارائه کند، اما به تدبیر می‌توان فهمید که امام هشتم در این دوران همان مبارزه درازمدت اهل‌بیت را که در همه اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته با همان جهت‌گیری و همان اهداف ادامه می‌داده است.

اکنون جای آن است که به اختصار، حادثه ولیعهدی را مورد مطالعه قرار دهیم. در این حادثه امام هشتم علی‌بن‌موسی‌الرضا در برابر يك تجربه تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض يك نبرد پنهانی سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن می‌توانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد. مأمون از دعوت امام هشتم به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می‌کرد:

اولین و مهم‌ترین آن‌ها، تبدیل صحنه مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی‌خطر بود. همان‌طور که گفتم شیعیان در پوشش تقیه، مبارزاتی خستگی‌ناپذیر و تمام‌نشده داشتند، این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تأثیر توصیف‌ناپذیری در برهم زدن بساط خلافت داشت، آن دو ویژگی، یکی مظلومیت بود و دیگری قداست... با این کار مأمون آن دو ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان می‌گرفت زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولیعهد پادشاه مطلق‌العنان وقت و متصرف در امور کشور است نه مظلوم است و نه آن‌چنان مقدس.

دوم: تخطئه مدعای تشیع مبنی بر غاصبان بودن خلافت‌های اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافت‌ها بود.

سوم: این‌که مأمون با این کار، امام را که همواره يك کانون معارضة و مبارزه بود، در کنترل دستگاه‌های خود قرار می‌داد و به‌جز خود آن حضرت، همه سران و گردن‌کنشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود در می‌آورد.

چهارم: این‌که امام را که يك عنصر مردمی و قبیله امیدها و مرجع سؤالات و شکوه‌ها بود در محاصره مأموران حکومت قرار می‌داد و رفته‌رفته رنگ مردمی بودن را از او می‌زدود و میان او مردم و سپس میان او و عواطف و محبت‌های مردم فاصله می‌افکند.

هدف پنجم این بود که با این کار برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می‌کرد. طبیعی بود که در دنیای آن روز همه او را بر این‌که فرزندی از پیغمبر و شخصیت مقدس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است ستایش کنند و همیشه چنین است که نزدیکی دین‌داران به دنیاطلبان از آبروی دین‌داران می‌کاهد و بر آبروی دنیاطلبان می‌افزاید.

ششم آن‌که در پندار مأمون، امام با این کار، به يك توجیه‌گر دستگاه خلافت بدل می‌گشت. بدیهی است شخصی در حد علمی و تقوایی امام با آن حیثیت و حرمت بی‌نظیری که وی به‌عنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت، اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت برعهده می‌گرفت هیچ نغمه‌ی مخالفی نمی‌توانست خدشه‌ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد. این همان حصار منیعی بود که می‌توانست همه‌ی خطاها و زشتی‌های دستگاه خلافت را از چشم‌ها پوشیده بدارد.

اکنون به تشریح سیاست‌ها و تدابیر امام علی‌بن‌موسی‌الرضا در این حادثه می‌پردازیم:

1- هنگامی‌که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و نارضائی خود پرکرد، به‌طوری‌که همه‌کس در پیرامون امام یقین کردند که مأمون با نیت سوء حضرت را از وطن خود دور می‌کند. امام بدبینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن به همه‌ی گوش‌ها رساند. در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده‌اش هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام می‌داد، با گفتار و رفتار، با زبان دعا و زبان اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست. همه کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش‌بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدبین می‌شدند در

اولین لحظات این سفر دلشان از کینه مأمون که امام عزیزشان را این‌طور ظالمانه از آنان جدا می‌کرد و به قتلگاه می‌برد لبریز شد.

2- هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایت‌عهدی آن حضرت مطرح شد، حضرت به شدت استنکاف کردند و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد آن را نپذیرفتند. این مطلب همه‌جا پیچید که علی‌بن‌موسی‌الرضا ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون به او با اصرار پیشنهاد کرده بود نپذیرفته است. دست‌اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند ناشیانه عدم قبول امام را همه‌جا منتشر کردند، حتی فضل‌بن‌سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده‌ام، امیرالمؤمنین آن را به علی‌بن‌موسی‌الرضا تقدیم می‌کند و علی‌بن‌موسی دست رد به سینه‌ی او می‌زند.

3- با این همه علی‌بن‌موسی‌الرضا فقط بدین شرط ولیعهدی را پذیرفت که در هیچ‌یک از شئون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکر می‌کرد فعلاً در شروع کار این شرط قابل تحمل است و بعدها به تدریج می‌توان امام را به صحنه فعالیت‌های خلافتی کشانید، این شرط را از آن حضرت قبول کرد. روشن است که با تحقق این شرط، نقشه‌ی مأمون نقش برآب می‌شد و بیشترین هدف‌های او نابرابر آورده می‌گشت.

4- اما بهره‌برداری اصلی امام از این ماجرا بسی از اینها مهم‌تر است: امام با قبول ولیعهدی، دست به حرکتی می‌زند که در تاریخ زندگی ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال چهل‌م هجری تا آن روز و تا آخر دوران خلافت بی‌نظیر بوده است و آن برملا کردن داعیه‌ی امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه مسلمان‌هاست. تریبون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن سخنانی را که در طول یکصد و پنجاه سال جز در خفا و با تقیه و به خصیصین و باران نزدیک گفته نشده بود به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آن‌ها قرار نمی‌گرفت آن را به گوش همه رساند.

5- درحالی‌که مأمون امام را جدا از مردم می‌پسندید و این جدائی را در نهایت وسیله‌ای برای قطع رابطه‌ی معنوی و عاطفی میان امام و مردم می‌خواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار می‌داد، با این‌که مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را به طرزی انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرند. امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه‌ی جدیدی میان خود و مردم استفاده کرد. در اهواز آیات امامت را نشان داد، در بصره خود را در معرض محبت دل‌هائی که با او نامهربان بودند قرار داد، در نیشابور حدیث سلسله‌الذهب را برای همیشه به یادگار گذاشت و علاوه بر آن نشانه‌های معجزه‌آسای دیگری نیز آشکار ساخت و در جابه‌جای این سفر طولانی فرصت ارشاد مردم را مغتنم شمرد، در مرو که سر منزل اصلی و اقامت‌گاه خلافت بود هم هرگاه فرصتی دست داد حصارهای دستگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیت مردم شکافت.

6- نه تنها سرچنبانان تشیع از سوی امام به سکوت و سازش تشویق نشدند بلکه قرائن حاکی از آن است که وضع جدید امام موجب دل‌گرمی آنان شد و شورش‌گرانی که بیشترین دوران‌های عمر خود را در کوه‌های صعب‌العبور و آبادی‌های دوردست و با سختی و دشواری می‌گذراندند با حمایت امام علی‌بن‌موسی‌الرضا حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند.

مأمون نه تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی خود را به خود خوشبین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد بلکه حتی علی‌بن‌موسی مایه‌ی امان و اطمینان و تقویت روحیه آنان نیز شده است، در مدینه و مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی نه فقط نام علی‌بن‌موسی به تهمت حرص دنیا و عشق به مقام و منصب از رونق نیفتاده بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایش‌گران پس از ده‌ها سال به فضل و رتبه معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است. کوتاه سخن آن‌که مأمون در این قمار بزرگ نه تنها چیزی بدست نیاورده که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد. این‌جا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و در صدد بر آمد که خطای فاحش خود را جبران کند و خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه‌گذاری سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی‌ناپذیر دستگاه‌های خلافت یعنی ائمه اهل‌بیت (علیهم‌السلام) به همان شیوه‌ای متوسل شد که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسل شده بودند، یعنی قتل.

بدیهی است قتل امام هشتم پس از چنان موقعیت ممتاز به آسانی میسر نبود. قرائن نشان می‌دهد که مأمون پیش از اقدام قطعی خود برای به شهادت رساندن امام به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتواند این آخرین علاج را آسان‌تر به کار برد، شایعه‌پراکنی و نقل سخنان دروغ از قول امام از جمله این تدابیر است، به گمان زیاد این‌که ناگهان در مرو شایع شد که علی‌بن‌موسی همه مردم را بردگان خود می‌داند جز با دست‌اندرکاری عمال مأمون ممکن نبود.

هنگامی که ابی‌الصلت این خبر را برای امام آورد حضرت فرمود: "بار الها، ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین تو شاهدی که نه من و نه هیچ یک از پدرانم هرگز چنین سخنی نگفته‌ایم و این یکی از همان ستم‌هائی است که از سوی اینان به ما می‌شود."

تشکیل مجالس مناظره با هر آن کسی که کمتر امید به غلبه او بر امام می‌رفت نیز از جمله همین تدابیر است. هنگامی که امام، مناظره کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه دانش و حجت قاطعش در همه جا پیچید، مأمون در صدد برآمد که هر متکلم و اهل مجادله‌ای را به مجلس مناظره با امام بکشاند، شاید یک نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند. البته چنان که می‌دانیم هر چه تشکیل مناظرات ادامه می‌یافت قدرت علمی امام آشکارتر می‌شد و مأمون از تأثیر این وسیله نومیدتر.

در آخر چاره‌ای جز آن نیافت که به دست خود و بدون هیچ‌گونه واسطه‌ای امام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر

دویست و سه هجری یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و يك سال و اندی پس از صدور فرمان ولیعهدی به نام آن حضرت دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش نشدنی قتل امام آلود.